



پیغام عشق

قسمت پانصد و هفتاد و نهم





با درود خدمت جناب شهبازی و عزیزان گنج حضور

خرافات

در فضای مجازی شبکه‌هایی راه‌اندازی شده‌اند که سخنان مولانا را در معرض دید عموم قرار می‌دهند و لابه‌لای آن مقداری خرافات هم مخلوط می‌کنند مثلاً پیشرفت علم را نادیده چه بسا رد آن و به طب سنتی دامن می‌زنند یا امشب شب مهمی است و این جمله را تکرار کنید و برای چند نفر بفرستید حاجت‌روا می‌شوید و برای این آگاهی‌رسانی غلط و کپی‌برداری از گنج حضور در خواست کمک معنوی هم دارند. انسان‌ها با هر طرز تفکری که دارند مهم نیست، مهم آگاهی ماست که آن هم با بالا بردن سطحی دانش معنوی امکان‌پذیر است که بتوانیم خرافات را از حقیقت تشخیص داده و این بر عهده هر شخص است که محقق باشد نه مقلد و بدانیم کسی که خرافات را همراه سخنان بزرگان به مردم تحویل می‌دهد معلم معنوی نمی‌تواند باشد.

حافظ، دیوان غزلیات، غزل شماره ۱۸۴

جنگ هفتاد و دو ملت همه را عذر بنه

چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند

هیچ‌کس نباید دولت‌ها را مقصر بداند، گرچه آن‌ها می‌توانستند برای بیداری یک ملت تلاش کنند ولی هر شخص، خود مسئولیت دارد تا به جای تقلید، محقق باشد نه این‌که کورکورانه از دیگران تقلید کند. دردها و رنج‌های ما هیچ مقصر بیرونی ندارد، مقصر خود ما هستیم که محقق نبودیم به دلیل تنبلی من‌ذهنی، برای راحتی زحمت به خود ندادیم و راه آسان تقلید را پیش گرفتیم. مطلب دیگر این‌که، فکر نکنیم انسان خیلی راحت به مولانا وصل می‌شود و گنج حضور را دنبال می‌کند، این‌که کسی توفیق یابد و به برنامه وصل شود خود پیش‌رفت بزرگی است چون ذهن به این راحتی‌ها زیر بار نمی‌رود و اجازه نمی‌دهد به برنامه وصل شد. انسان‌هایی هستند که درد بسیاری می‌کشند، از نظر روحی و جسمی بیمار شده‌اند ولی حاضر نیستند به برنامه وصل شوند.



چطور ممکن است انسانی پر از درد باشد و حاضر نباشد برای دردهای خود چاره‌ای کند و بیندیشد که مشکل از کجاست و فقط دیگران و اوضاع را مقصر بداند چون من ذهنی نمی‌خواهد محو شود. در مورد مقایسه‌ی باورها به قدری در خرافات تقلیدی اکثراً غرق شده‌اند که انسان‌ها از باورهای یکدیگر ترس و وحشت پیدا می‌کنند درحالی‌که شخصی که باورش تفاوت دارد هیچ آزار و آسیبی به ما نمی‌رساند. درحالی‌که با ناظر بودن اولین چیزی که باید بدانیم این است که همه انسان هستیم از یک ذات فقط باورها و همانیدگی‌ها با هم متفاوت است، در چشم تمام انسان‌ها می‌توان خدا، زندگی، عشق را دید ولی متأسفانه در باورهای من‌ذهنی آن‌قدر به صورت لایه‌لایه پیچیده شده‌ایم که حتی باور شخصی که با ما متفاوت است باعث وحشت ما می‌شود.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۷۱۳

راهی پر از بلاست ولی عشق پیشواست

با سپاس فراوان.

افسانه، اصفهان



با سلام  

انتخاب حرفه و کسبی که یک ارزش افزوده‌ای در جهان ایجاد کند و از سوی دیگر انسان را از تنبلی و سربار دیگران بودن برهاند، سفارش شده است. حضرت رسول می‌فرمایند: «همانا خداوند بنده مومن پیشه ور را دوست دارد.»

مولوی، مثنوی معنوی، دفتر پنجم، ابیات ۲۴۲۳ و ۲۴۲۴

این به هنبازی ست عالم برقرار

هر کسی کاری گزیند ز افتقار

طبل خواری در میانه، شرط نیست

راه سنت کار و مکسب کردنی ست

افتقار به معنای احتیاج و طبل خواری به معنای مفت خواری است. ولی ما از کجا متوجه شویم که چه کاری را در جهان بیرون باید انجام دهیم و یا چه حرفه‌ای را دنبال کنیم؟ مولانا با استناد به یک ضرب‌المثل می‌گوید که هر کسی را برای کاری ساخته‌اند و میل آن کار را در دلش قرار داده‌اند. پس اگر ما در حال انجام کاری هستیم که به آن علاقه نداریم، برایمان استرس‌آور است، تحت فشار کار هستیم احتمالاً این نوع کار برایمان مناسب نیست چراکه

(احادیث مثنوی، ص ۷۹)

«كُلُّ عَامِلٍ مُيَسَّرٌ لِّعَمَلِهِ»

«هر کُننده کاری، کارش را به آسانی انجام می‌دهد.»



مولوی، مثنوی معنوی، دفتر سوم، بیت ۱۶۱۸

هر کسی را بهر کاری ساختند

میل آن را در دلش انداختند

پس اگر با ریتم زندگی پیش برویم، بی کار می شویم یعنی دیگر با من ذهنی عمل نمی کنیم. «منم که کار ندارم به غیر بیکاری» غزل ۳۰۵۴ در این حالت بودن، پشت فکر و عملمان قرار می گیرد و ما قادر هستیم از حوزه بودن، شدنمان یعنی تمام کارهای بیرونی مان را اداره کنیم. اما اگر این کار را انجام ندهیم، یعنی در این لحظه حاضر نباشیم و بخواهیم با من ذهنی به دنبال کسب سود و انباشته کردن مال از جهان بیرون باشیم و این کارها تمام توجه ما را ببلعد، ضرر خواهیم کرد و به زودی این ضررها آشکار خواهد شد. در این رابطه مولانا به یک واقعه تاریخی در زمان حضرت رسول اشاره می کند:

در یکی از سالهای خشک سالی، کاروانی تجاری از شام رسید و باری از مواد غذایی با خود آورد. اتفاقاً آن روز، روز جمعه بود و پیامبر مشغول ایراد خطبه نماز. طبق عادت کاروانیان، برای اطلاع مردم از ورود کاروان، طبل می نواختند. ناگهان مردم با شنیدن صدای طبل، صف نماز را رها کرده و شتابان به سوی بازار دویدند تا مبادا دیگران، اجناس را ارزان تر بخرند و بدین وسیله، سود بیشتری کنند.

مولوی، مثنوی معنوی، دفتر سوم، ابیات ۴۲۲ و ۴۲۳

ز آنکه بر بانگ دُهل در سال تنگ

جمعه را کردند باطل بی درنگ

تا نباید دیگران ارزان خرنند

ز آن جَلَب صرفه ز ما ایشان برَند



پیامبر با دوازده مرد و یک زن در مسجد تنها ماندند و به خطبه و نماز ادامه دادند. پیامبر فرمود: اگر این چند نفر هم مسجد را ترک می کردند از آسمان، سنگ بر ایشان فرو می بارید.

مولوی، مثنوی معنوی، دفتر سوم، ابیات ۴۲۴ و ۴۲۵

ماند پیغمبر به خلوت در نماز

با دو سه درویشِ ثابت، پُرنیاز

گفت: طبل و لُهو و بازرگانیی

چونتان بُرید از ربّانیی؟

این داستان حاوی نکات بسیار زیبایی است:

مسجد، نماد فضای یکتایی این لحظه و پیامبر نماد زندگی یا خداوند است. تنها کار ما، استقرار در این لحظه و خدمت به زندگی است به دلیل این که ما در ذهن دچار قحطی شده ایم و نمی توانیم غذای نور بخوریم. صدای کاروان، همه آن همانندگی هایی است که انسان را می خواهد از این لحظه خارج کند که عمده ترین آن ها پیشه و مال است. شاید رسیدن آن کاروان وسط نماز کار قضاست به جهت آزمایش انسان ها. تا چه کسی واقعاً در کار فضاگشایی و حفظ مرکز عدم متعهد و ثابت قدم است.

مولوی، مثنوی معنوی، دفتر سوم، ابیات ۴۲۷ و ۴۲۸

بهر گندم، تخمِ باطل کاشتید

و آن رسولِ حق را بگذاشتید

صحبتِ او خیرٌ من لهُوسِت و مال

بین که را بگذاشتی؟ چشمی بمال



در ادامه مولانا می گوید: این حرصِ انسان است که مانع می شود تا یقین کند تنها و بهترین روزی دهنده خداوند است.

آن خدایی که گندم را پرورش می دهد چگونه توکل های انسان را بی ثمر می گذارد؟

مولوی، مثنوی معنوی، دفتر سوم، ابیات ۴۲۹ و ۴۳۰

خود، نشد حرصِ شما را این یقین

که منم رزاق و خیرالرزاقین

آنکه گندم را ز خود روزی دهد

کی توکلهات را ضایع نهد؟

نکته دیگر داستان، تعداد اندک نمازگرانی است که مسجد را ترک نکردند و به واسطه حضور آنان، بلا دفع می شود. و

این موضوع به اهمیت تسلیم و فضاگشایی اشاره می کند که مانع اتفاق افتادن ریب المنون در زندگی فرد می شود و در

سطح جمعی نیز، انرژی عشقی عارفان است که این جهان را از اثرهای مخرب من های ذهنی حفظ می کند.

مولوی، مثنوی معنوی، دفتر دوم، ابیات ۱۹۳۵ و ۱۹۳۶

آن ستون های خَلَل های جهان

آن طبیبانِ مرض های نهان

محضِ مهر و داوری و رحمت اند

همچو حق، بی علت و بی رشوت اند

در پایان، نتیجه می گیریم هرچیز که انسان را از این لحظه خارج کند و آرامشش را بهم بزند، زیادی گران است و نباید



آن را خرید و در مرکز گذاشت.



مولوی، مثنوی معنوی، دفتر سوم، بیت ۴۱۹

هر چه از یارت جدا اندازد آن

مشنو آن را، کآن زیان دارد، زیان

با سپاس فراوان  

سمانه از تهران



با سلام

برداشتی از برنامه ۸۸۹

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۵۳۷

کاری نداریم ای پدر، جز خدمت ساقی خود

ای ساقی افزون ده قدح، تا وارھیم از نیک و بد

کار ما به عنوان انسان و امتداد خداوند خدمت به ساقی یعنی پخش شراب زندگی به دیگر باشنده‌هاست و این کار مستلزم خالی بودن مرکز ما از هر فکر و باور و درد و نقشی است که ذهن به ما نشان می‌دهد. شراب الهی هر لحظه از مبدأ زندگی جاری است، اما این شراب زمانی به مقصد که ما باشیم می‌رسد که مرکز ما عدم شده و خالی از هرگونه همانیدگی باشد، در غیر این صورت ما کاری جز پخش آلودگی و درد و ایجاد مسئله در جهان نداریم و به جای خدمت به ساقی خود، در خدمت ساقی جهان خواهیم بود و شرابی که می‌گیریم شراب حاصل از همانیدگی‌هاست و ما را دچار بافت نیک و بد می‌کند و مسلماً چنین شرابی نمی‌تواند به ما مستی دهد. وقتی ما به جای خدمت به ساقی، در خدمت اجسام باشیم، کاری جز کارافزایی نخواهیم داشت، کسی که در خواب ذهن فکر و عمل می‌کند و از خرد زندگی در این لحظه خودش را محروم می‌کند، سبب ایجاد مسئله و ضرر زدن به خود و دیگران و کارافزایی می‌شود.

کارافزا به کار بی‌مزد و بیهوده گفته می‌شود که نظم و خرد زندگی در آن کار جاری نیست و پایان آن به درد منتهی می‌شود. بیشتر کارهای ما در من‌ذهنی چه به صورت فردی و چه به صورت جمعی کارافزایی است و انرژی زندگی را بیهوده هدر دادن است. اکثر جنگ‌های بین ملت‌ها، دعوای خانوادگی، بحث‌وجدل‌ها، غیبت کردن‌ها، در کار دیگران مداخله کردن، مراقب زبان خود نبودن و حرف‌های ناب‌خردانه زدن و دیگران را با حرف‌های نیش‌دار تحریک کردن و برای خود و دیگران دردسر درست کردن و همه این‌ها کارافزایی و ضرر به خود و دیگران است و نتیجه‌ای جز تخریب



در جهان و اضافه کردن درد و رنج بیشتر برای بشر، ندارد. ما حتی با رعایت نکردن رژیم غذایی مناسب و استفاده نابه‌جا از مواد غذایی و همین‌طور بی‌توجهی به جسم خود، با عدم ورزش و تحرک کافی و حمل احساسات منفی، برای بدن خود بیماری خلق می‌کنیم و مدت‌ها برای درمان آن، کارافزایی و گلکاری می‌کنیم. خداوند نیازی به یاری و کمک ما با من‌ذهنی و گل‌کاری‌های ما ندارد.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۳۷۶

کاری ندارد این جهان، تا چند گل‌کاری کنم

حاجت ندارد یار من، تا که منش یاری کنم

زندگی ما را در من‌ذهنی عاجز می‌کند تا ما متوجه شویم که نباید اجسام را در مرکزمان بگذاریم و از آن‌ها زندگی بخواهیم.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۷۶۸

عجز زنجیری است، زنجیرت نهاد

چشم در زنجیرنه، باید گشاد

اگر غرض‌های مادی را در مرکزمان بگذاریم و غرض زندگی که گشودن فضا و زنده شدن به اوست را بپوشانیم، در این صورت زندگی ما را روزبه‌روز عاجزتر می‌کند و این عجز و ناتوانی به این منظور است که به زنجیرنه یعنی خود زندگی توجه کنیم و در برابر او تضرع کنیم.



مولوی، مثنوی، دفتر ششم، ابیات ۷۶۹ تا ۷۷۱

پس تضرع کن که ای هادی زیست

باز بودم، بسته گشتم، این ز چیست؟

سخت تر افشردهام در شر قدم

که لفی خسرم ز قهرت دم به دم

از نصیحت های تو کر بودهام

بت شکن دعوی و بتگر بودهام

پس برای رهایی از این زنجیر، باید دست از مقاومت و قضاوت برداری و در پیشگاه پروردگار زاری کنی و بگویی ای هدایت کننده زندگی: من قبل از ورود به این جهان باز بودم. آزاد و رها بودم، الان دست و پایم بسته شده و هر کاری می‌کنم کارافزایی و مسئله‌سازی است و روزبه‌روز در ایجاد بدی و زیانکاری، قدم‌های بلندتری برمی‌دارم. من به جای تو بت‌ها را در مرکزم گذاشتم و لحظه‌به‌لحظه در حال ضرر زدن به خودم و دیگران بوده‌ام و گوشم از شنیدن نصیحت‌های تو و بزرگان کر بوده است، من هیچ‌گاه پیغام‌های تو را که از طریق کن‌فکان و اتفاقات برایم پیش آوردی نشنیدم. اشاره به سوره والعصر

قرآن کریم، سوره عصر (۱۰۳)، آیات ۱-۳

«وَالْعَصْرِ (۱). إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ (۲). إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَتَوَّصُوا بِالْحَقِّ وَتَوَّصُوا بِالصَّبْرِ (۳)»

«سوگند به این زمان (۱). که آدمی در خسران (زیانکاری) است (۲). مگر آن‌ها که ایمان آوردند و کارهای شایسته کردند و یکدیگر را به صبر سفارش کردند (۳)»



سوگند به این لحظه ابدی که انسان در زیانکاری ست مگر آن‌ها که فضا را باز کردند و با فضای باز انسان‌های دیگر را به خداوند و به صبر توصیه کردند. بهترین و مهمترین خدمتی که ما به هر انسانی می‌توانیم بکنیم این است که انسان‌های دیگر را به واکنش وادار نکنیم و من‌ذهنی و مرکز درد آن‌ها را فعال نکنیم.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۸۳۴

گفت حق که بندگان جُفتِ عَوْنِ

بر زمین آهسته می‌رانند و هَوْنِ

حق تعالی فرموده است: بندگان که مشمول یاری و عنایت حق قرار گرفته‌اند در روی زمین به آهستگی و فروتنی (تسلیم و فضاگشایی) گام برمی‌دارند و کسی را به واکنش و انمی‌دارند. اشاره به سوره فرقان، آیه ۶۳

قرآن کریم، سوره فرقان (۲۵)، آیه ۶۳

«وَعِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا.»

«بندگان خدای رحمان کسانی هستند که در روی زمین به فروتنی راه می‌روند. و چون جاهلان آنان را مخاطب سازند، به ملایمت سخن گویند.»

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۵۳۷

هر آدمی را در جهان آورد حق در پیشه‌ای

در پیشه‌ی بی‌پیشگی کردست ما را نامزد

هرکدام از ما در جهان، باید کار و حرفه‌ای داشته باشیم اما نه با عمل کردن از من‌ذهنی، اولین پیشه ما، بی‌پیشگی است، یعنی خالی کردن مرکزمان از تمام همانیدگی‌ها و قرار گرفتن در خدمت خداوند، تا او از طریق ما فکر و عمل کند.



مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۵۳۷

مستی باده‌ی این جهان، چون شبِ بخیسی بگذرد

مستی سغراقِ احد با تو درآید در لحد

مستی که از باده‌های این جهانی به انسان می‌رسد، آفل و گذراست و به محض این که از خواب آن‌ها بیدار شوی و فکر آن‌ها از سرت برود، مستی آن هم از بین می‌رود، اما مستی شراب الهی تا الی الابد با ما می‌ماند.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۵۳۷

آمد شرابی رایگان، زان رحمت، ای همسایگان

وان ساقیان چون دایگان شیرین و مشفق بر وکد

وقتی فضا را باز می‌کنی خداوند شرابش را رایگان در وجودت جاری می‌سازد، عارفانی چون مولانا نیز انرژی زنده‌کننده زندگی را بدون هیچ چشم‌داشتی و مجاناً در اختیار همه انسان‌ها قرار می‌دهند، عشق آن‌ها نسبت به انسان‌ها مانند عشق دایه و مادر به فرزندش است، آن‌ها هر جا که صدای مظلومی را بشنوند، دلسوزانه مانند رحمت خدا به آن سو می‌روند و به یاری انسان‌های دربند می‌شتابند.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۹۳۴

بانگ مظلومان ز هر جا بشنوند

آن طرف چون رحمت حق می‌دوند.



مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۵۳۷

ای دل از این سرمست شو، هر جا روی، سرمست رو

تو دیگران را مست کن، تا او تو را دیگر دهد

مولانا به دل انسانی می‌گوید، ما هم به مرکز خودمان می‌گوییم، ای دل من فضا را باز کن و مرکزت را عدم کن و از خداوند سرمست شو و هر جا می‌روی مواظب سرمستی خودت باش، شدید به زندگی ارتعاش کن و همان زندگی را در دیگران هم به ارتعاش درآور و آن‌ها را هم مست کن، مبادا آن‌ها را به واکنش من‌ذهنی وادار کنی و بیشتر از جنس من‌ذهنی کنی، مبادا در شر قدم برداری و به خودت و دیگران لطمه بزنی. اگر تو دیگران را سرمست کنی، خداوند نیز به تو جام بعدی را می‌دهد.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۵۳۷

هر جا که بینی شاهدهی، چون آینه پیشش نشین

هر جا که بینی ناخوشی، آینه درکش در نمد

هر جا یک انسان زنده به زندگی را دیدی که شاهد و ناظر زندگی و ذهنش شده و دلش آینه شده، تو هم مانند آینه جلوی او بنشین و به زندگی ارتعاش کن و هر جا یک من‌ذهنی ستیزه‌گر و ناخوش و پردرد را دیدی، تو هم آینه‌ات را پنهان کن.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۵۳۷

می‌گرد گرد شهرِ خوش، با شاهدان در کشمکش

می‌خوان تو لَأَقْسِمُ نِهَان، تا حَبِّذَا هَذَا الْبَلَد



آسمان درونت را باز کن و در آن فضای گشوده شده، در آن شهر یکتایی، با شاهدان و حاضران زنده به حضور تبادل عشق کن و لا اقسام را در نهان بخوان یعنی لحظه به لحظه فضای درونت را باز کن و آن قدر این فضا را در درونت وسیع کن تا به شهر یکتایی برسی و به بی نهایت خدا زنده شوی.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۵۳۷

چون خیره شد زین می سرم، خامش کنم، خشک آورم

لطف و کرم را نشمرم، کان در نیاید در عدد

حالا با رسیدن آن می مست کننده، من ذهنی من از کار افتاد، دیگر با ذهن حرف نمی زنم، دیگر مقاومت و قضاوت نمی کنم، فضا را باز می کنم و به تماشای لطف ایزدی می نشینم و لطف او با عدد قابل شمارش نیست.

با تشکر

پروین از استان مرکزی





با سلام و عرض ادب

امروز متوجه قضاوتی شدم و دیدم که من ذهنی من چقدر می تواند به رابطه من با عزیزترین کسانم ضربه بزند و در خلوت خودم اشک ریختم و از زندگی عذرخواهی کردم و همین طور از شما استاد ارجمندم، بابت کوتاهی خود عذرخواهم. بیتی برایم تداعی شد از یک داستان مثنوی بود که مربوط به حکایت «مارگیری کی اژدهای فسرده را مرده پنداشت در ریسمان هاش پیچید و آورد به بغداد»، قصه مارگیری بود که به کوه رفت برای شکار مار و اژدهایی دید که بر اثر سرما به خواب رفته بود و این مارگیر به خیال این که این اژدها مرده و شکارش کرده اون را به شهر آورد، وقتی که آفتاب شهر عراق به آن اژدها تابید اون اژدها بیدار شد و مردم و آن مارگیر را به هلاکت رساند که برای درک بهتر مفهوم از مثنوی قبل نیز که مربوط به وحی آمدن به مادر موسی که موسی را در آب افکن، نیز کمک گرفتیم.

به نظرم مجموعه این ابیات من ذهنی معنوی را نشان می دهند که فرض می کند بعد تلاش و طلب توانسته نفس خودش را بکشد ولی آن نفس فقط به خاطر مدتی پرهیز افسرده شده است و اگر ما در راه معنوی مدتی دست از کار بکشیم دوباره این نفس شروع به بافتن خود می کند و ما را کاملاً می بلعد.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۹۶۹

حیله‌ها و چاره‌ها گر اژدهاست

پیشِ الأَله، آنها جمله لاست

ما هر چقدر هم با من ذهنی معنوی ادعا کنیم که معنوی هستیم و همانیدگی‌ها را از مرکز زدوده‌ایم، زندگی با انعکاس مرکز ما در بیرون همانیدگی‌ها و دردهای ما را به ما نشان می دهد.



مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۹۷۱

آنچه در فرعون بود، آن در تو هست

لیک از درهات، محبوس چه است

درست است که با کمی کار معنوی شاید بهبودی در وضعیت‌ها رسیده باشیم ولی بقایای همانیدگی‌ها و دردها در ما موجود است.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۹۷۲

ای دریغ این جمله احوال تو است

تو بر آن فرعون بر خواهیش بست

ما بسیاری از قضاوت‌هایی که بر من ذهنی دیگران می‌کنیم آن عیناً در ما موجود است ولی کور از دیدن آن و قبول آن هستیم.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۹۷۳

گر ز تو گویند، وحشت زایدت

ور ز دیگر، افسان بنمایدت

زندگی با حلم و شکیبایی من‌های ذهنی ما را به ما به یک‌باره نشان نمی‌دهد چراکه ما توان هضم آن را نداریم و قالب تهی می‌کنیم و با کم‌کم نشان دادن من‌ذهنی ما در اندازه توانمان به ما یاری می‌کند تا بتوانیم در مسیر مداومت و تعهد خود را حفظ کنیم.



مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۹۷۴

چه خرابت می کند نفس لعین؟

دور می اندازدت سخت این قرین

بدترین قرین ها نفس خودمان است که با تراوشات خود ما را از اصل حضور دور می اندازد و به ما تلقین می کند که او هستیم، چراکه از مردن خود می ترسد و با ایجاد توهمات و تهدیدات ما را از جمع یاران معنوی دور می کند.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۹۷۵

آتش را هیزم فرعون نیست

ورنه چون فرعون او شعله زنی ست

در نهاد ما همانیدگی ها و دردهایی وجود دارد که در صورت عدم کارکردن روی خود و عدم مداومت در مسیر سرباز خواهد کرد و جان ما را شعله ور خواهند کرد. بعد از مدتی کارکردن روی خود، نفس ما خود را به مردن می زند و ما حس می کنیم که پیشرفت کرده ایم یا به من ذهنی مرده ایم، در صورتی که این تله ای در راه تبدیل است.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۹۹۶

ازدهایی مُرده دید آنجا عظیم

که دلش از شکل او شد پُر ز بیم



مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۹۹۹

آدمی کوهی ست، چون مفتون شود؟

کوه اندر مار، حیران چون شود؟

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۰۰۰

خویشتن نشناخت مسکین آدمی

از فزونی آمد و، شد در کمی

گاهی هم از تهدیدات من ذهنی خود دچار ترس می شویم و خود را به همانیدگی‌ها می فروشیم یا ابراز نیاز به جهان بیرونی، خود را کوچک می سازیم.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، ابیات ۱۰۰۵ تا ۱۰۰۷

کاژدهای مرده‌ای آورده‌ام

در شکارش من جگرها خورده‌ام

او همی مُرده گمان بُردش، ولیک

زنده بود و، او ندیدش نیک نیک

او ز سرماها و، برف افسرده بود

زنده بود و، شکل مُرده می نمود



با کاهش مداومت و تعهد ما کم کم باز من ذهنی ما، خود را شروع به بافتن می کند و بزرگتر می شود و با دزدیدن زندگی ما و سرمایه گذاری زندگی ما در آن باز قوی تر می شود و اختیار ما را در دست می گیرد.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۰۴۲

آفتاب گرمسیرش گرم کرد

رفت از اعضای او اخلاط سرد

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۰۴۳

مُرده بود و زنده گشت او از شگفت

اژدها بر خویش جنبیدن گرفت

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۰۵۱

اژدها یک لقمه کرد آن گیج را

سهل باشد خون خوری حجاج را

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۰۵۳

نفست اژدرهاست، او کی مُرده است؟

از غم و بی آلتی افسرده است





بدانیم که تا لحظه آخر عمرمان باید از کارکردن روی خود دست برداریم، تا به منظور اصلی نائل شویم هرچند در این راه معنوی من ذهنی ما به طریقه‌های مختلف راه ما را چه با خوشی‌ها و چه با بدی‌ها می‌خواهد بزند ولی باید همچنان آن را در آتش پرهیز در زیر تعلیمات بزرگان نگه داریم.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۰۵۹

مات کن او را و، ایمن شو ز مات

رحم کم کن، نیست او ز اهلِ صِلات

با عشق و احترام 

نرگس از نروژ 



همراهان عزیز گنج حضور، لطفاً برای ارسال پیغام‌های عشق خود، از کانال تلگرام آقای شهبازی که در زیر مشاهده می‌شود استفاده نمایید. در موارد استثنایی که دسترسی به تلگرام وجود ندارد، می‌توانید پیغام خود را از طریق ایمیل به آدرس ایمیل آقای شهبازی ارسال فرمایید.

با سپاس،

گروه تهیه مجموعه پیغام عشق



تلگرام آقای شهبازی

+1 818 970 3345



ایمیل آقای شهبازی

Shahbazi@rapidtest.com